

# تجدد

- ۲ -

بقلم آقای رشیدیاسمی  
استاد دانشگاه

## فرد و جامعه

در این احوال میان فرد و جامعه تفاوتی نیست همانطور که گرد و غبار عادات بر روح افراد می نشیند جان جامعه نیز دو چار این قبیل کدورات میگردد. آن وقت قومی که در سابق مظهر تجدد حقیقی بود و جمیع آثار یک موجود زنده را نشان میداد و حرکت او استقامی بود مبدل بقومی میشود که در زیر لحاف عادات خود خوابیده و ناجنبدن را بر جنبش ترجیح میدهد و اگر حرکتی هم بکند دوری و آسیائی است خط سیر چنین قومی بشکل دایره است که از هر طرف بسته باشد و نقطه مرکزی آن عاداتی است که مدت های مدید است پرتو حیات او را وداع گفته و جز سایه از آن باقی نمانده است.

**اراده واحد** در این حال هم اراده لازم است که دایره را بهم بزند و خط منحنی را مستقیم کند و یک قدم جامعه را پیش بیندازد و از گردش بدور خود باز بدارد. این اراده در همه افراد پیدا نمیشود و در آغاز کار ممکن نیست که عده کثیری دارای چنین اراده موثری باشند همیشه شروع آن از یک عده محدود بلکه از یک تن باید بشود زیرا که اگر همه افراد یا جمعی کثیر از افراد این اراده را داشته باشند ناچار عمل اراده آنها بتدریج واقع میگردد یعنی بعضی بیشتر و بعضی از پی آنها این عمل را ظاهر میکنند پس ناچار سرسلسله آن صاحبان اراده یکنفر

است باقی مؤید یا مقلد او محسوب میشوند در هر صورت ارادهٔ یکنفر خواه نبی خواه حکیم خواه پادشاه خواه قائد دیگر لازم است که مبداء حرکت آن جامعه شود و بقوه سر مشق و تقلید و تأسی بقیه اراده‌های خوابیده و افسرده بیدار کند و بیاری خود بخواند در آنوقت آن يك اراده یا مجموع اراده هائی که با او توافق یافته اند قوم را از گرداب عادت خلاص میکنند و بشا هراه تجدد می اندازند چنانکه تا دیر زمانی با همان يك حرکت نخستین در صراط مستقیم پیش خواهد تاخت و بعد از آنکه حرارت اراده آن مصلح بطول زمان سرد گردید و اثرش ضعیف شد باز جامعه بدوران میافتد و دایره عادت از نو تشکیل میشود تا مصلح دیگر کار را سر گیرد.

**نتیجه** نتیجه این بحث آن است که همه ذرات جهان در تجدد دائم هستند هیچ آرامش و استقراری خواه بعنوان سکون خواه بصورت تکرار گذشته، در عالم وجود پیدا نمی کنید فقط انسان از بیم زوال صورتهای مانوس خود میخواهد چیز هائی را ثابت کند ولی نمی تواند آنها را از فشار نگاهدارد اراده فردی و اجتماعی ( که باز از فرد صادر باید شود) را کود را بهم میزند. خوشبخت آن قومی است که فطرته تجدد

(۱) اما نسبت بملت انگلیس که اصولاً محافظه کار است و با توجه بقواعد و عادات و رسومی که از سالیان دراز در آن کشور خوشبخت بدون تغییر مانده چه میفرمائید؟ مثلاً همه میدانند هنوز در انگلستان یارد و فوت و اینچ و پوند و شیلینگ و پنی که بانسیستم غیر اعشاری است رواج دارد در صورتیکه در اکثر ممالک دنیا سیستم متری را که خیلی سهلتر و جدید است اقتباس کرده اند، و همچنین بسیار چیزهای دیگر. از این حیث میتوان گفت انگلستان از ما هم که سیستم اعشاری را قبول کرده ایم عقب است. ولی آیا انگلیسها خوشبخت نیستند؟ مگر آنکه خوشبختی را طوری دیگر معنی کنیم بنحوی که بعضی از شعرا و حکماء ما کرده اند، یعنی خوشبختی يك فرد را در آن بدانیم که کاری بانیك و بد دنیا نداشته باشد و چون حافظ معتقد باشیم: «سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت گوش» منتظریم که آقای یاسمی این مطلب را هم برای خوانندگان روشن فرمایند (آینده)

پذیر باشد و سر سختی او مانع اصلاح و دفع فساد نگردد (۱) .

**تجدد و تبدیل** بعضی تجدد را که دفع فساد است با تبدیل که عوض کردن کلی است اشتباه کرده اند تبدیل عبارت است از اینکه چیزی را بر دارند و بجایش چیز دیگر بگذارند و تجدد آن است که کهنگی های يك چیز را بتراشند و بز دایند و اندك اندك بجای آن نو بگذارند میان این دو مفهوم تفاوت کلی است یکی دفعی و قطعی است دیگری تدریجی و ملایم . قانون آفرینش گوئی چنان است که موجودات سیر تکاملی کنند و هر لحظه از پایه ای بیایه بالاتر بگذرند و جمیع مزایا و لطایف پایه قبل را همراه ببرند و چیزی تازه بر چیزهای مکتسب خود بیفزایند اگر تبدیل صحیح بود یعنی هر موجود که میخواست پایه دیگر برود مکتسبات و اندوخته های پیشتر را بکلی از دست میداد درین صورت سیر تکاملی نبود و کار آفرینش لغو و بیفایده می نمود چنانکه سودا گری هر روز سرمایه روز پیش را از دست بدهد و باز در پی تحصیل مایه نو بیفتد و چنین کاری را کاسمی نتوان گفت پس تبدیل درست نیست باید فرد و جامعه غنیمت های روزگار گذشته را نگاهدارند ولی زنگ عادات و رسوم جامده را از آنها بز دایند و چیزهای نو بمقتضای روز کار بر آن بیفزایند و جلو بروند . اشتباه اشخاصی که خود را دشمن تجدد معرفی کرده و کنه پرست یا محافظه کار شمرده شده اند از این جاست که خیال میکنند تجدد خواهان تبدیل خواهان هستند در صورتیکه هیچ عاقل تجدد طلبی از سرمایه های پیشین اظهار بی نیازی نمیکنند و بحکم طبیعت نمی توانند اظهار بی نیازی کنند زیرا که با ناموس طبیعت منافات دارد .

این معنی را بیست سال قبل در قصیده که برای مجله شریف آینده ساخته ام در این بیت آورده ام .

زمانه هستی هر چیز را بر ساعت کند زهر تجدد نثار آینه (۲)

(۲) همه این قصیده در سال اول آینه شماره ۴ درج شده است

# مشاهدات و تفکرات

درزندگانی روزانه شخصی یا اداری و اجتماعی انسان بموضوعاتی برمیخورد که او را نسبت بآنها بتفکر و تعقل وامیدارد و تشریح و انتقاد آن فایده عمومی دارد - گاهی آنت موارد کوچک و کافی است که نسبت بآنها با اشاره قلم مطلب را برای خوانندگان بیان نمود ، گاهی هم محتاج بشرح و بسط زیاد است. در نظر گرفته ایم که بامکی دو از این مباحث خوانندگان را در هر شماره مشغول کنیم .

۱

## دولت شاهنشاهی ایران ولی پادشاهی انگلیس

هیچ فکر کرده اید که استعمال لفظ شاهنشاهی که بمعنی «امپراطوری» میباشد بر سر کلمه ایران کدونی یکی آن از عملهای لنو مسخره بی معنی بشماره منی است ؟

ایران مثلاً در زمان هخامنشی ، ساسانی ، صفوی و اخیراً نادری شاهنشاهی بود ولی از وقتی که ممالک تابعه خود را از دست داد و کوچک شد دیگر شاهنشاهی نیست . همانطور که از لفظ شاهنشاه یا (شاهان شاه) یعنی شاه شاهان برمیآید عادتاً بدولتی باید شاهنشاهی گفت که ممالک متعددده ای که دارای سلاطین و امرائی هستند در زیر فرمان او باشند مانند امپراطوری بریتانیا یا امپراطوری سابق روسیه و غیره یادولتهای بزرگی مانند ژاپون که آن نیز گمان میکنم در زمانهای «تئود الیته» یا ملوک الطوائفی خود دارای امراء جزء بوده و بعداً هم در خارج از حدود خویش مملکت کره را در چین و جزائری در اقیانوس زیر حکومت خود دارد . ممکن است يك مملکت در تعاقب الحاق يك یا چند مملکت دیگر بخود امپراطوری بشود مانند روس که در سال ۱۸۷۱ پس از الحاق الزاس لورن و یکی شدن با سلطنت نشین یا دولک نشینهای باویر و ساکس و غیره به «امپراطوری آلمان» تبدیل گردید .

یا دولت سلطنتی ایتالیا که پس از فتح حبشه عنوان امپراطوری بخود گرفت. نمونه از همه بارزتر «پادشاهی انگلیس و امپراطوری هندوستان» است که هنوز باین نام خوانده میشود Kingdom of England - Empire of india

دولت انگلیس تا زمان ملکه ویکتوریا نقطه پادشاهی انگلیس مشهور بود پس از تسخیر هندوستان ملکه نامبرده بنام « امپراطوریس هندوستان » تاجگذاری کرد و اینک هم هنوز حکومت انگلیس پادشاهی نامیده میشود و سلاطین آن مملکت امپراطور هندوستان نیز هستند. نمونه معکوس هم داریم. همه میدانیم « امپراطوری اطریش و هنگری » قبل از جنگ گذشته یکی از دول بزرگ درجه اول بود ولی پس از شکست تجزیه شد و دولی مانند لهستان چکسلواکی - مجارستان - اطریش -- یوگوسلاوی از تجزیه آفت بوجود آمدند ( ۱ ) و قسمتهائی از آنها مانند بوکوفین و ترانسیلوانی از آن مجزا و رومانی الحاق شد. خلاصه پس از آن تجزیه دو کشور اصلی که این امپراطوری را تشکیل میداد یکی اطریش و دیگری هنگری یا مجارستان بود. اولی جمهوری شد و دومی بنام « دولت پادشاهی مجارستان » نامیده گردید. ما اگر بودیم میخواستیم حتماً يك كلمه امپراطوری هم بخود بچسبانیم. حق این بوده موعی که در زمان بهلوی لایحه الفساء القاب را ب مجلس بردند و ما هم همانوقت در مجله آئیند نوشتیم که اصطیل مبار که ویستخانه مبار که و وزارت جلیله و دولت علیه و حضرت اشرف و علیا جناب و عالیجه و فخامت نصاب و خان و میرزا و همه اینها زیاد است مردانه اقرار میکردند که ( شاهنشاهی ایران ) هم از همان قبیله است. شاید پیش خود خیال کرده اند که این يك یادگار تاریخی است. و باید آنرا نگاهداشت. اینهم اشتباه است. آنچه را باید تاریخ حفظ کند کرده است.

بقول شاعر :

گیرم بدر تو بود فاضل

از فضل بدر تو راجه حاصل

دولتی میخواهیم که مردانه دست از این القاب و تعارف دروغین بکشد و خود بدینا اعلام و اعلان کند که ما امپراطوری و شاهنشاهی نیستیم و مطمئن باشد که با این عمل از حیثیت خود نخواهد کاست بلکه بر آن خواهد افزود. بقول ملای رومی که در دیوان شمس تبریز فرماید :

زین هم رهان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستا نم آرزوست!

اینرا هم در پایان بیفزائیم که غالباً هر چه مملکت ضعیفتر فقیرتر و حتی وحشی تر باشد عنوان آن بزرگتر است!

( ۱ ) ترکیب دولت لهستان از تجزیه اطریش و آلمان و روسیه بعمل آمد. دولت یوگوسلاوی سابقاً بنام صربستان وجود داشت ولی با الحاق بوسنی و مرز کوپین و کورواسی و اسلاونی و مننگرو و بزرک و بنام جدید خوانده شد